

## در تحلیل از جنگ اسرائیل در فلسطین

مقدمه-

در پی اوجگیری جنگ اخیر اسرائیل در نوار غزه، نظرات بسیاری در طیف چپ بیرون آمده است. در این مقطع ما ضروری دیدیم موضع خود را در رابطه با این جنگ و در مقایسه با تحلیل های موجود در دیدگاه چپ بیرون بدهیم. این نکته از این جنبه حائز اهمیت است که دیدگاه چپ اگر انقلابی باشد باید مبتنی بر نظرات مارکسیستی بوده و مسائل سیاسی روز را از پایگاه طبقاتی و در ابعاد جهانی تحلیل کرده و سپس مسئله مهم روز را توضیح دهد.

در رابطه با حمله ی اخیر نظامی اسرائیل به مردم نوار غزه، از نظر ما ضروری است که نه تنها برخی نکات را فراموش نکنیم، بلکه اگر هم به آن آگاه بوده و حتی به زبان می آوریم، بتوانیم آن نکات را در تحلیل از شرایط بگنجانیم. اینکه به مسئله روز به عنوان حادثه ای مقطعی نگریسته و تاریخچه و ابعاد بین المللی آن را در نظر نگیریم، به عقیده ما کمکی به ادامه ی مبارزات انقلابی نمی کند.

از جمله نکات اساسی ای که ماهیت سیاسی و طبقاتی این جنگ را مشخص می کند، چهار نکته زیر است:

1. ماهیت سیاسی و طبقاتی دولت صهیونیستی حاکم بر اسرائیل، و نه ساکنان یهود آن،
2. ماهیت سیاسی و طبقاتی حماس و نه مردم فلسطین
3. رابطه این دو با مردم فلسطین
4. چرا این چنین سرکوب مردم بی دفاع فلسطین در این زمان انجام گرفت؟

در ابتدا اما، لازم است یادآوری کوتاهی از ابعاد جهانی جنگ بین اسرائیل و فلسطین داشته و نقش سیاست جهانی سرمایه‌ی مالی جهانی (امپریالیزم) و عملکرد آن در این برهه از زمان را فراموش نکنیم، در غیر این صورت نه یک تحلیل مارکسیستی و نه یک تحلیل درست امکانپذیر و یا دقیق خواهد بود، زیرا که عملکرد اسرائیل در آن منطقه در حقیقت پیاده کردن، سیاست امپریالیزم از طریق پنتاگن در آمریکا است.

امروز شرایط سرمایه‌ی مالی جهانی (امپریالیزم) به دلیل انباشت، تراکم و تمرکز سرمایه سبب شده که تقریباً 90 درصد ثروت جهان دست افرادی که شاید کمی بیش تر از انگلستان دست هایمان باشند متمرکز گردد.

بحران همه جانبه‌ای که سرمایه‌ی مالی جهانی را گریبانگیر کرده، رشد ابزار تولید است که به چنان درجه‌ای از تکامل رسیده که عملاً اگر هر کس تنها یک ساعت در روز کار کند، همه‌ی مردم جهان می‌توانند از تولید اجتماعی به نحو مطلوب بهره مند گشته و در رفاه

کامل بسر برند. یعنی امروز حتی روبات ها می توانند روبات درست کنند و خیلی از شغل های جهان دیگر نیازی به کار بدنی انسانی ندارد، از جمله رانندگی، آشپزی، تمیزکاری، حمل و نقل، فروشندگی و... در چنین حالتی، تولید اجتماعی می باید بتواند نیازهای اجتماعی همگان را بطور مساوی و رایگان فراهم آورد، اما از آنجایی که این روش تولید در سیستم سرمایه داری سودآور نیست، سرمایه داری جهانی منفعت خود را در ایجاد جنگ و تخریب کشورهای جهان می بیند، تا هم ابزار تولید روی دست مانده به کار گرفته شود و هم امکان سرمایه گذاری برای بازسازی فراهم گردد. از اینرو است که ارزش سهام خیلی از صنایع در دوران جنگ بالا می رود، حتی بیش تر از دوران بازسازی!

از آنجایی که امروز هم سرمایه داری جهانی مانند زمان جنگ اول و دوم جهانی وارد یک بحران ساختاری شده است، برای برون رفت از این بحران یا باید ساعت کار نیروهای مولده را (بخاطر پیشرفت نیروهای مولده و نزول کار انسانی و...) در سطح جهان هر روز کم تر و کم تر بکند تا بتواند بشریت را به رفاه رسانده و فاصله طبقاتی را هر چه کم تر و کم تر بکند و یا باید بیش از نیمی از مردم جهان را به روش های مختلف از میان بردارد؛ از جمله روش های بکار گرفته شده، یکی این است که سازمان ملل از طریق دو سازمان (یکی سازمان بهداشت جهانی و دیگری سازمان کشاورزی و خواریار AFO یا WHO) مشغول کنترل بیماری ها و نوع مواد غذایی تولید شده در سطح بین المللی است. ایجاد چنین مرکزیت جهانی شاید به نظر بسیار مفید آمده و روشی کارا باشد، اما این «مفید بودن» و «کارایی» در حقیقت نه برای بهبود وضع میلیاردها انسان محروم، که در حقیقت

برای گرفتن کامل کنترل بر روی زندگی و طول عمر آن‌ها نقش باز می‌کند:

[nashr.de/musik/sazemanMelal.mp4](http://nashr.de/musik/sazemanMelal.mp4)

در چنین سیاستی، سرمایه‌داری جهانی، نیروهای مولده را به نیروهای مخرب تبدیل کرده و در نتیجه، پیشرفت را نه تنها برای رفاه و زندگی انسانی در نظر نمی‌گیرد، بلکه پیشرفت نیروهای مولده را فقط در چهارچوب کنترل و کشتار انسان‌ها سازمان می‌دهد تا همواره بتواند سود سرمایه‌های مالی کلان را حفظ کند. از اینرو در نهایت جهان را به یک پایگاه نظامی تبدیل می‌کند که فرماندهان دستور می‌دهند و زیر دستان اجرا می‌کنند و حق هیچ نوع اعتراضی هم ندارند (زیرا پیشرفت نیروهای مولده که به نیروهای مخرب تبدیل شده است، باعث این خواهد شد که در آینده، ربات‌ها انسان‌ها را کنترل و کشتار کنند) و کوچک‌ترین اعتراضی را با گلوله جواب بدهند.

امر مسلم این است که تاریخ سیستم سرمایه‌داری از حدود 300 سال پیش ناکارآمدی خود را در جهت فعالیت برای منافع عموم برای برقرار رفاه کامل همگانی نشان داده و ثابت کرده است که حتی در مقاطع خاص تاریخ، مثل بعد از جنگ جهانی دوم که دوران بازسازی و سودآوری بود، سرمایه‌داران، این بازسازی را نه در جهت منافع عموم که صرفاً برای کسب سود بیش‌تر بکار گرفتند و آنچه به عنوان بهبود وضع کارگر در سطح اروپا رخ داد، در حقیقت متأثر از انقلاب 1917 روسیه و نیز ادامه مبارزات کارگری در سطح اروپا و آمریکا بود. از اینرو است که ما در طول تاریخ هیچ نشانی از اقدامات دولت‌های سرمایه‌داری برای بهبود وضع زندگی توده‌های تحت ستم هیچ کشوری نمی‌بینیم.

نکته‌ی قابل تأمل اما این است که حتی مبارزات طبقه‌ی کارگر بر روی طبقه‌ی حاکم سرمایه دار، تنها زمانی مؤثر می‌افتد و به دستاورد تبدیل می‌شود که کفه طبقه‌ی کارگر در ترازوی قدرت یا سنگین تر و یا برابر کفه ترازوی طبقه‌ی سرمایه دار باشد. در تاریخ مبارزات طبقه‌ی کارگر جهانی مشاهده می‌کنیم که از زمان انقلابات فرانسه به بعد، مبارزات همچنان ادامه داشته، به نحوی که امکان ایجاد بین الملل اول توسط مارکس و انگلس فراهم می‌گردد. این جوّ البته با وجودی که به سوی راست منحرف می‌گردد، اما نهایتاً نیروهایی بودند که این راه را ادامه دادند، مانند نین و در نهایت انقلاب طبقه‌ی کارگر روسیه را در اکتبر 1917 ممکن ساختند. تأثیر این انقلاب در ابعاد جهانی بقدری عظیم بوده که بورژوازی حتی امروز نیز از امکان تکرار چنین انقلابی بر خود می‌لرزد. لذا بعد از این انقلاب، کفه‌ی ترازو به نفع طبقه‌ی کارگر جهانی سنگین شد که در مبارزات طبقاتی در سطح اروپا و آمریکا و حتی خیلی کشورهای دیگر، طبقه‌ی کارگر موفق شد تا دستاوردهای چشم‌گیری داشته باشد. این دستاوردها، مانند 8 ساعت کار در روز، دستمزد دو برابر یا بیش‌تر در ساعات کار نامناسب (مانند شب کاری، در روزهای تعطیل)، بیمه‌های درمانی، بیمه بیکاری و دستاوردهایی از این قبیل، طبیعتاً برای صاحبکاران، صاحبان سرمایه‌های بزرگ و سهامداران شرکت‌ها به منفعت نبود، اما برای چند دهه‌ای قابل تحمل بود، زیرا که میزان سود از بازسازی بعد از جنگ بالا بود و نیز طبقه‌ی کارگر در مجموع دارای قدرتی بود که سرمایه‌داران را به عقب‌نشینی وادار می‌کرد.

اما از اواسط دهه 1960 به بعد که مبارزات طبقات کارگری رو به افول رفت و در پی خیانت‌های اتحادیه‌های کارگری و نیز احزاب سوسیال‌دموکرات، احزاب کمونیست استالینیستی و شرکت در حکومت‌های سرمایه‌داری و...، در

اروپا و آمریکا، این مبارزات محدود و محدودتر شد. تا جایی که در طی لاقبل سه دهه‌ی اخیر، به طور کلی مبارزات منسجم سراسری دیگر وجود نداشته و اعتراضات کارگری به مطالبات پیش پا افتاده و دموکراتیک تبدیل شده است. طی این دوران، طبقه‌ی سرمایه دار حاکم در عوض، خود را مجهزتر نموده و قدرتمندتر یافت، به طوری که از دو دهه پیش، سیاست های نولیبرالیستی را پیاده کرد که طی آن، نه تنها در برابر اعتراضات کارگری دستاوردی حاصل نگردید که دستاوردهای قبلی نیز یکی بعد از دیگری از طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان سلب شد. اکنون به مرحله ای رسیده که اگر در گذشته مردم جهان سوم به دموکراسی حاکم بر کشورهای غربی غبطه می خوردند، امروز اغلب دیگر نمی توان تفاوتی در میزان ستم و اختناق حاکم بر این کشورها را مشخص کرد. برای نمونه حق آزادی بیان که قبلاً در کشورهای اروپایی و آمریکا امری پذیرفته شده بود، امروز از جانب دولت های حاکم باز پس گرفته شده و در اروپا و آمریکا می بینیم که عملاً اعلام می کنند که هیچ کس حق دفاع از مردم فلسطین را ندارد (نمونه های بارز آن در آلمان و آمریکا در اخبار خود طبقه‌ی حاکم پخش گردید). اگر از این توضیحات واضح فاکتور بگیریم، باید قبول کنیم که حداقل از سال 2000 میلادی به بعد جوّ سیاست جهانی حاکم بر جهان که بدست سرمایه داران کلان جهانی و در سطح گلوبال تعیین می شود، به سوی دیکتاتوری مطلق و فاشیسم پیش رفته است. این فاشیسم را باید «فاشیسم نو» نامید، زیرا وقتی می گوئیم «فاشیسم» همه‌ی اذهان به طرف هیتلر و نازی ها معطوف می گردد، در حالی که آن فاشیسم تنها محلی و ناسیونالیستی بود. فاشیسم نویی که در راه بوده است، شکل جهانی دارد و ابزار آن نیز از طرف سرمایه های جهانی کلان که اقتصاد جهانی را می گردانند، تعیین می گردد.

از آنجایی که طبقه‌ی کارگر در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار دارد و کفه ترازو کاملاً به نفع بورژوازی سنگین است، دولت‌های حاکم امپریالیستی هم دیگر از هیچ چیز هراس ندارند و حالتی وحشی پیدا کرده‌اند که نه تنها به قوانین داخلی کشورهای خود احترامی نمی‌گذارند، بلکه به قوانین بین‌المللی‌ای که خود بر آن‌ها توافق و امضاء کرده‌اند هم وقعی نمی‌گذارند. نمونه‌ی این قلدری را در عراق تجربه کردیم که از تمام کثافتکاری‌هایی که در آنجا انجام دادند، از قبیل تجاوز به زنان، شکنجه کردن اسرا و برهنه کردن آن‌ها و سپس انداختن سگ به جان آنان، عبور تانک‌های آمریکایی از روی بدن سربازان زخمی عراقی و ترکاندن شکم و کله آن‌ها و... فیلم تهیه کرده و در دسترس عموم قرار دادن است. جرنت این همه وحشیگری و خونخواری را تنها زمانی می‌توان داشت که انسان خود را تنها یکه تاز عالم بداند و در مقابل کشتارهای جمعی و آسیب زدن به توده‌های بی‌سلاح و بی‌پناه کاملاً بی‌احساس و مصون باشد. در چنین جوی هیچ‌گونه مطالبه دموکراتیک از قدرت‌های حاکم معنا ندارد. از اینرو، هیچ‌گونه مسأله دموکراتیک و حداقلی از قبیل حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها در این برهه از زمان در چهارچوب سرمایه‌داری نه تنها ممکن نیست بلکه امروز خواست‌های دموکراتیک و حداقلی به حق حیات تنزل پیدا کرده است و هر روز بدتر و بدتر هم می‌شود. در نتیجه حتی تنها برای دستیابی به خواست‌های دموکراتیک، حداقلی و حتی حق حیات مجبور خواهیم شد که از طریق انقلاب کارگری -سوسیالیستی وارد شویم.

در مورد فلسطین هم مانند سایر کشورهای جهان، فقط یک حکومت کارگری که فارغ از اختلافات مذهبی و ناسیونالیستی باشد می‌تواند به خواست‌های مردم فلسطین و مردم یهود ساکن اسرائیل جوابگو باشد و مردم کشورهای دیگر برای کمک به مردم فلسطین (مانند مردم افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و...) فقط و

فقط می‌توانند در کشورهای خود تدارک انقلاب کارگری - سوسیالیستی ببینند تا بتوانند به فلسطین، اوکراین، سوریه، لیبی، یمن، عراق، افغانستان و... همیاری اساسی و انقلابی برسانند. این انقلاب باید بتواند نسبت به انجام تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی به شکل مرکب جوابگو باشد. یعنی برای مثال، رهایی مردم تحت ستم فلسطین باید با برچیدن کل سیستم سرمایه داری همراه باشد، زیرا این دو امر مکمل همدیگرند؛ حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و ساکنان یهودی آن با برقراری دولت انقلابی پرولتاریا انجام پذیر است. امروزه در تمام کشورها اگر هم راه پیمایی‌های میلیونی گذاشته شود، سرمایه‌ی مالی جهانی عقب‌نشینی نخواهد کرد، زیرا این راهپیمایی‌ها و اعتراضات سازماندهی شده نبوده و متکی به هیچ تشکیلات حزبی انقلابی و بین‌المللی نیست. همین امروز راهپیمایی‌های میلیونی و هزاران نفره در کشورهای جهان در حمایت از فلسطینیان و علیه جنگ و کشتار خونخوارانه اسرائیل انجام می‌شود، ولی می‌بینیم که هیچ تأثیر اساسی ندارد. این اعتراضات در آمریکا برای نمونه، بایدن را وادار کرد تا ناتنیوو در اسرائیل را به دادن وقفه چند ساعته در بمباران مجبور کند، اما این تاکتیک تنها به دلیل اینکه امسال سال برخی انتخاب ایالتی است و سال آینده زمان انتخاب ریاست جمهور است و بایدن وضعیت خوبی در آمار ندارد، پیاده شد نه بخاطر فلسطینی‌ها. زیرا بایدن هم مانند اکثر مردم فلسطین می‌داند که چهار ساعت وقفه در بمباران تنها برای کسانی که تندرست، جوان و پولدار هستند می‌تواند فرصتی برای نجات جانشان باشد، اما توده‌ی فقیر، معلول، بیمار و کهن سال فلسطینی در نوار غزه جایی برای فرار ندارد زیرا امکان مالی ندارد. در نتیجه این اقدام بایدن چیزی جز یک شعار توخالی برای فریب معترضان این جنگ در آمریکا نیست. لذا باید برنامه مبارزاتی برای جنگ طبقاتی را در سطح بین‌المللی برای ساقط کردن سیستم



سرمایه داری و برقراری دولت انقلابی پرولتاریا داشت، قبل از اینکه این گونه تظاهرات میلیونی بتواند کارآمد گردد.

### ماهیت دولت صهیونیستی اسرائیل-

علازغم تمام پروپاگاندایی که رسانه های امپریالیستی از حق سکونت یهودیان در خاک فلسطین بخورد مردم می دهند، اولاً در این بخش از خاورمیانه، مذهب اصل تعیین کننده ملیت نبوده و ساکنان کل این مناطق قرن ها است که با وجود داشتن مذاهب مختلف، همزیستی مصالمت آمیز داشته اند و اتفاقاً کشور فلسطینی ها کمترین ساکنان یهودی را داشت که مصالمت آمیز در کنار مسلمانان می زیستند.

ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل بعد از جنگ جهانی دوم اساساً برای ایجاد پایگاهی نظامی در منطقه خاورمیانه برای آمریکا بود و دیگر اینکه فلسطین دارای یک تشکیلات چپی بود و بسیار فعالی بود به نام سازمان آزادیبخش فلسطین که وجودش در منطقه به نیروهای چپ (بویژه استالینیستی) کمک های زیادی می رساند. گروه های چپ ایرانی به ویژه چریک ها در آنجا تعلیمات نظامی می دیدند.

دولت صهیونیستی اسرائیل که در واقع توسط سرمایه ی مالی جهانی ایجاد و از آستین آمریکا بیرون آمد، الزاماً همه یهودی نیستند. صهیونیزم مانند فاشیزم، ابزار سرکوب دولت های سرمایه داری است. ماهیت دولت صهیونیستی اسرائیل هیچ فرقی با فاشیست های اوکراینی یا داعشی های عراقی یا طالبان در افغانستان ندارد. ماهیت یکی است، این ظاهر است که بر حسب شرایط شکل عوض می کند. این ماهیت را در عملکرد آن ها می توان دید. برای نمونه ویدئوهایی که خودشان از

خودشان تهیه می کنند، گویای این امر است: اسرائیلی ها از طرز کشتن یک دختر اسرائیلی فیلم می گیرند، داعشی ها از طرز سربردیدن مخالفان مذهبی خود فیلم تهیه می کنند، طالبان از سنگسار کردن زنان فیلم می گیرد و همانطوری که اشاره کردیم آمریکائی ها در عراق از وحشیگری های خود فیلم تهیه می کنند... سخت نیست که دریابیم که این ها همگی سیاست امپریالیزم در هر منطقه ای به اقتضای وقت است. و نیز به اقرار سران حاکم آمریکا، خودشان این گروه ها را با پول سازماندهی کرده و می کنند. رهبری حماس هم یکی دیگر از این گروه های مزدور امپریالیزم است.

آمریکا از زمان ایجاد دولت صهیونیستی در اسرائیل تا به امروز بیش از 130 میلیارد دلار تنها هزینه ای ابزار جنگی کرده است. اما برای درهم کوبیدن مقاومت انقلابی مردم فلسطین، تنها این ابزار جنگی کافی نبود، بلکه باید طرحی ریخته می شد که نه تنها سازمان آزادیبخش فلسطین نابود می گردید، بلکه کل خط سیاسی این ملت از درون متلاشی می شد و همزمان درس عبرتی برای نیروهای چپ می گردید. ایجاد گروه حماس طرحی بود که برای این مقصود ایجاد گردید.

### ماهیت طبقاتی حماس-

گروه حماس را صهیونیست ها با سرمایه ای آمریکایی ساختند تا جنبش انقلابی فلسطین را به بیراهه برده، منحرف کرده و آن را از هم بگسلند. حماسی ها با الفتھی ها درگیری های خونینی در گذشته داشتند. در نهایت امپریالیزم آمریکا از طریق حماس توانست سازمان آزادی بخش فلسطین که در رأس آن الفتھی ها با دیدگاه چپی قرار داشتند را از

هم بگسلد و با کشتن یاسر عرفات در فلسطین، حرف اول را حماس و حزب الله لبنان بزنند. رهبری تمام این گروه‌های مذهبی در دست «سی.ای. آی» آمریکا می‌باشد. اعمال حماس در هر مقطعی نه برای منافع مردم تحت ستم فلسطین که برای زمینه چینی برای یورش و وحشیگری اسرائیل نسبت به این مردم صورت گرفته و می‌گیرد. چنانچه در همین مقطع کنونی که اسرائیل به اندازه بمب هیروشیما، بر سر فلسطینیان نوار غزه بمب ریخته، حماس در جواب به اینکه چه برنامه‌ای برای دفاع از مردم غزه دارد، گفته است که هیچ! و چه به سر مردم غزه می‌آید باز گفته مسئله حماس نیست!

### رابطه این دو با هم-

لذا به وضوح می‌توان دید که حماس هم مانند بقیه گروه‌های تروریستی که از طریق سرمایه‌ی مالی جهانی تأمین می‌شوند، گروهی است در خدمت منافع امپریالیزم و در حقیقت هیچ ربطی به مردم فلسطین و به ویژه در حال حاضر مردم نوار غزه ندارد. اگر به جنگ نابرابر و وحشیگری مدرن اسرائیل از آغاز این جنگ تا کنونی بنگریم، ملاحظه می‌کنیم که حماس برای ایجاد جو خشمگین لازم در آن منطقه، اولین حمله را آغاز می‌کند تا دست اسرائیل باز بوده، بتواند نوار غزه را بکوبد. اسرائیل هم می‌گوید هدفش از کوبیدن هوایی و زمینی نوار غزه کشتار هزاران هزار مردم بیگناه در واقع به اصطلاح نابود کردن حماس است. اما همانطوری که تا به امروز دیده‌ایم، این نه حماسی‌ها هستند که دارند نابود می‌شود! برای به اصطلاح برانداختن گروه

حماس، این گروه تا کنون هیچ ضربه موثری نخورده، در حالی که در نوار غزه کشتار مردم عادی به مرحله نسل کشی رسید.

به وضوح می توان دید که این چیزی جز سیاست امپریالیستی در منطقه نیست. همین سیاست را به انواع دیگری در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، یمن و همین اواخر در اوکراین پیاده کردند.

## چرا این چنین سرکوب مردم بی دفاع فلسطین در این زمان انجام گرفت؟

اگر چه هدف از به پا کردن این جنگ و یورش این چنین خانمان سوز و نسل برانداز هنوز دقیقاً روشن نیست، اما ما معتقدیم که شکست سرمایه‌ی مالی جهانی در جنگ اوکراین و اینکه همین چند روز اخیر موضوع تحویل بخشی از اوکراین به عنوان غنیمت جنگی به روسیه و پایان داد به این جنگ مطرح گردیده، می باید در جوی پوشیده و بی سر و صدا انجام پذیرد، تا کم تر توجه جهانی نسبت به آن جلب شده و آبروریزی کم تری برای کشورهای امپریالیستی داشته باشد. صحت این تحلیل را همچنین در این می توان یافت که به محض شروع جنگ در نوار غزه، مدیای امپریالیستی دیگر هیچ پروپاگاندایی را از وضعیت جنگ در اوکراین جار نمی زند؛ به عبارتی، جنگ در اوکراین به آخر رسیده و حالا باید راهی بی سر و صدا برای برون رفت از آن یافت.

در چنین سیاستی، محاسبات امپریالیستی درست از آب در آمد: جنگ این چنینی در نوار غزه، چنان بیرحمانه، وحشیانه و غیرقابل قبول بود که تظاهرات در سطح بین المللی علیه اسرائیل گذاشته شد و به نوعی تمام توجه ها از اوکراین به طرف نوار غزه چرخید. سیاست از این بهتر

دیگر نمی‌شد جور کرد! دیگر کمتر کسی هم سؤال می‌کند پس عاقبت جنگ با روسیه چه شد؟! و چگونه به پایان رسید؟!!

به امید اینکه توده‌ی مردم تحت ستم جهانی هر چه زودتر به نتیجه برسد که ما در مرحله‌ای زندگی می‌کنیم که هر دم، این گونه جنگ‌ها را سرمایه‌ی مالی جهانی مجبور است برای منافع خود به پا کند و با توجه به تکنولوژی امروز و با در دست داشتن منابع رسانه‌های خبری امپریالیستی، نابودی و حتی نسل‌کشی ملت‌ها دم‌گوش ما است. پس وقت آن رسیده که برای برانداختن کل نظام این سرمایه‌ی مالی جهانی بپا خیزیم.

این خیزش اگر چه در نقاط مختلف جهان ممکن است همزمان نباشد ولی باید متوالی باشد و برای این منظور باید تشکیلات انقلابی داشت که استراتژی کلی اش برانداختن سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیزم انقلابی به رهبری طبقه‌ی کارگر انقلابی جهانی در تمام کشورهای جهان باشد. و این مستلزم داشتن حزب انقلابی با برنامه‌ی انقلابی است. در این راه باید خود را آماده جنگ مسلحانه کرد، زیرا با موقعیتی روبرو خواهیم شد که برای مثال هم اکنون فلسطین و نوار غزه روبرو است.

از اینرو است که ما بدون داشتن چنین پشتوانه تشکیلاتی و برنامه برای گرفتن قدرت بدست پرولتاریای انقلابی، با هر گونه تشویق مردم به بیرون ریختن برای درگیری با نیروهای مزدور رژیم هر کشوری مخالفیم و معتقدیم که این نیرو باید صرف سازماندهی انقلابی این مردم گردد، تا در یک جنگ طبقاتی به پیروزی نهایی دست یابند.

و در آخر باید تأکید کنیم که با توجه به اینکه اینگونه جنگ‌های امپریالیستی، کشورهای جهان را به شکلی نابود می‌کند که آن‌ها را صدها سال به عقب برمی‌گرداند و در نتیجه شرایطی برای داشتن طبقه‌ی کارگر باقی نمی‌ماند، لازم است که طبقه‌ی بی چیزان برای نجات و حفظ جان خود استراتژی انقلابی برای برقراری یک جامعه‌ی سوسیالیستی را اتخاذ کنند. زیرا وقتی امپریالیزم، کشوری را مانند افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، اوکراین و... نابود می‌کند، زیربنای ساختار اقتصادی این کشورها را هم به نحوی از بین می‌برد که بازسازی آن‌ها به دست توده‌ی مردم تهیدست بطور کلی غیرممکن می‌شود، مگر اینکه قدرت سیاسی را همین توده‌های تهیدست به کف آورند و بازسازی را برای تأمین نیازهای خود برنامه‌ریزی کنند.

یاشار آذری

13 نوامبر 2023

22 آبان 1402